

و تاریخ را تحریف نکنید

آقای سیدهادی خسروشاهی با شرحی که در زیر می‌خوانید همراه با نامه‌ای به نوشته ما تحت عنوان «به تاریخ دروغ نگونیده جواب داده‌اند و از ما خواسته‌اند که اگر شجاعت و شهامت اخلاقی داریم پاسخ ایشان را در جنبش چاپ کنیم. و ما نیز چنین کردیم، اما نه به خاطر شجاعت و شهامت اخلاقی، زیرا علامت شهامت و شجاعت اخلاقی ما درج پاسخ ایشان نیست، چون شجاعت و شهامت اخلاقی اگر با عدالت و بی‌غرضی همراه نباشد نامش شجاعت و شهامت اخلاقی نیست، و بیبایگی است از مقوله‌ای دیگر... و درمان آن انصاف بود که منکر خدمات و مجاهدات آقای کاشانی در نهضت ملی شدن صنعت نفت نشویم و آن شجاعت و شهامت اخلاقی را هم داشتیم که در آنجانی که می‌خواستند بر نقطه انحراف و لغزش پرده سکوت و تجاهل بکشند ساکن نشینیم. اما آقای سیدهادی خسروشاهی در نامه خود ما را برادرگرمی خطاب می‌کند و در نوشته خود ما را ناجوانمرد و روشنفکر نما و عمله ظلمه با خیلی صفات دیگر می‌خواند. این توصیف ما را به شک می‌اندازد که اگر نامه از آقای خسروشاهی است حتما نوشته از ایشان نیست زیرا طبعاً یک روشنفکر نما و عمله ظلمه و ناجوانمرد هرگز نمیتواند به خطاب برادری از سوی مردی منصف و روشنفکر و عادل مباهی گردد. و چون ما عادت نداریم که زیردین الطاف و عنایاتی که به ما عطا می‌شود بمانیم، به این جهت عین این الطاف را به نویسنده محترم و با انصاف برمی‌گردانیم به هر حال مامتن کامل پاسخ ایشان را چاپ می‌کنیم به دلایل زیر:

اول، این پاسخ به مادرک و تلقی تازه‌ای از تاریخ و نقد اسناد و مدارک تاریخی می‌دهد و ما را دریغ آمد که خوانندگان جنبش از دریافت این تلقی محروم بمانند. دوم اینکه، این پاسخ ثابت می‌کند که اشتباه و کوتاهی در اعمال یکتفر می‌تواند توجیه کننده و لغزش خطای آن دیگری باشد، و ما تا امروز این حقیقت را نمی‌دانستیم. سوم اینکه نویسنده محترم خصوصیات و نگرشها و گرایشهای را در ما کشف کرده است که ما تاکنون از وجود آنها در خویشتن خویش بی‌خبر بودیم و این خود برای ما بسیار مغتنم است.

چهارم اینکه اگر گواهان و شهود زنده دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت و دست اندرکاران مسائل تاریخی و اجتماعی و سیاسی ایران برایگونه تلقی از تاریخ و نتیجه گیری از نقش تاریخی شخصیت ها در دوره‌ای از حیات سیاسی ایران مهترتایید می‌زنند، ما هم در برابر این تایید سرتعظیم فرود می‌آوریم و امیدواریم دراعاده حیثیتی که آقای خسروشاهی از شورای انقلاب اسلامی برای آقای کاشانی تقاضا می‌کند، مردم به درستی و برطبق تحقیق عینی از حوادث تاریخی به علت خدشه دارشدن حیثیت آن مرحوم نیز واقف شوند.

علی اصغر حاج سیدجوادی

برادر گرمی جناب آقای علی اصغر حاج سیدجوادی پس از سلام و احترام همواره سلامتی و موفقیت شما را آرزو مند مقاله شما در شماره ۳۱ جنبش (که از دوره زیراکسی و در تبعیدگاه انارک هم بدست می‌آوردیم و میخواندیم) در باره مرحوم آیت اله کاشانی، کاملاً یک بعدی بود... در فوق العاده رفرا نمودم هم که گویا کسی شما را تهدید تلفنی کرده است، باز حمله ادامه داشتند... و با توجه باینکه سکوت علامت رضا است، ما نیز سکوت می‌کنیم! و یقین شما نیز اینقدر شهامت و شجاعت اخلاقی دارید که پاسخ مقاله تان را در جنبش درج کنید. و اگر نیازمند پاسخی بود پاسخ دهید ولی بیا هم اجازه دهید که پاسخ احتمالی آینده خود را باز برای شما بفرستیم... امید که با استفاده از دمکراسی ادعائی شما و ما بتوانیم حقایق را روشن سازیم.

با تشکر و احترام سیدهادی خسروشاهی

نقش آیت الله کاشانی، دکتر مصدق و فدائیان اسلام در نهضت ملی

هر یکی از نشریات هفتگی، تحت عنوان «به تاریخ دروغ نگونیده» مطلبی نوشته شده بود که در واقع خود تحریف قسمتی از تاریخ معاصر ما بود که باید گفت اگر قرار است به تاریخ دروغ نگونیده را تحریف هم نباید بکنید... اصولاً لعن زنده و دور از انصاف مقاله سبب به ساحت مرحوم آیت الله کاشانی، و به کاربردن گفته خالی «کاشانی» - مانند سرتیپ فرزندان سحرگویی

دولت سرلشکر زاهدی؟ پس از کودتای ۲۸ مرداد - درباره مردی که حداقل با اعتراف خود نویسنده آن مقاله کذاتی، در پیروزی نهضت ملی، سهم عمده‌ای به عهده داشته است. نشان دهنده تعصب و یزهای میتواند باشد که بظاهری، نویسنده نسبت به «دکتر مصدق» دارد... اگر بزرگداشت خاطره آیت الله کاشانی جرم باشد، انوقت این نکته مطرح میگردد که در این مقطع زمانی، علم کردن بزرگداشت شخصیت های ملی که در گذشته، همگام با همه مردم، و دیگر رهبران ملی و مدعی، خدماتی انجام داده‌اند آیا برای آنست که آن قشر وسیعی از روشنفکران و روشنفکر نمایان ما، که خود سهمی در مبارزات سیاسی سی سال اخیر خلق مسلمان ماند داشته‌اند، پوششی برای خود درست کنند و در زیر لوای کسی که در روزگاری خدماتی انجام داده است «کسبهای» خود را و عمله ظلمه شدن سی ساله خود را جبران کنند؟ و بموازات آن با کم رنگ کردن چهره درخشان آیت الله کاشانی که در مبارزات ضد استعماری صدسال اخیر، در ایران و عراق، نقش عمده‌ای به عهده داشته است، راهی برای خود باز کنند؟ یا آنکه هدف آنست که با کوبیدن شخصیتی چون آیت الله کاشانی، و قلمداد کردن اشتباه وی بشباه یک خیانت، چهره های روحانی مبارز معاصر را نیز کم رنگ کنند؟...

رژیم طاغوتی، بوسیله مزدورانی قلم بدست و حتی دامپزشک، همواره سعی کرد که سیدجمال الدین اسدآبادی، قهرمان مبارزات ضد استعماری شرق را عامل انگلیس، غیر ایرانی، غیر سید و غیره معرفی کنند، تا سیدجمال الدین های معاصر را ملوکوک کنند، و اکنون، ناگهان حمله و اهانت به آیت الله کاشانی آغاز میگردد؟ اگر واقعا هدف از بزرگداشت خاطره دکتر مصدق، تحلیلی از یک شخصیت موثر در نهضت ملی ایران است، چرا این تحلیل درباره شهید کبیر خلق ما، حضرت نواب صفوی که آغازگر مبارزه مسلحانه در ایران، بود بعمل نیاید و چرا در مورد آیت الله کاشانی که هندوس دکتر مصدق، مدت را ملی کرده است، عملی نگردد؟

حای شگفتی است: کسانی که حواسار آزادی می «حرب توده»! کدانی با آن سوابق درخشان! و با آن موضع گیری های صمدلی درباره بهشت ملی و دکتر مصدق و دیگران، هسند، ناگهان مکر اسماه گیری از آیت الله کاشانی می افند و او را عامل سکس بهشت قلمداد میکنند! آیا نظر شما متحد اور بیست کسانی که به پراهنی آمدی، با آن مصاحبه تلویزیونی در دوره طاغوتی، حق میدهد که در دوره اهلل هم تلویزیون را از راکان خود قرار دهد، به روحانیت یا نه مردم که به صداقت آیت الله کاشانی ایمان دارند، اجازه میدهد که بی ساعی هم در تلویزیون به شرح زندگی و مبارزات او، اختصاص داده شود؟ و وحی با کمال باجوامردی، آرا و وحی حیات!! به صداقت و اصالت اهلل میساید!

بوسیده مقاله برای آنکه حرف خود را بکسی بنشاند ناگهان بخاطر می آورد که امام خمینی با روحانیت ساکت موافق نیستند در صورتی که حتی با صرف نظر از موقف امام خمینی سست به مرحوم آیت الله کاشانی، که اینجا حای مطرح کردن آن نیست، گفتار بحق معظم له درباره افراد ساکت، هرگز درباره آیت الله کاشانی صدق نمیکند. مگر آیت الله کاشانی فرعون علی استعمار انگلیس نبرد مسلحانه راه نیاندخت؟ و مگر در همان عراق محکوم به اعدام نشد؟ و مگر در ایران یک عمر همواره علیه ظلم و ستم مبارزه نکرد؟ مگر در طول اقلیت در ایران در زندان و تبعید رضاخان و اشغالگران خارجی نبود؟ مگر همین آیت الله کاشانی در بین روحانیت آنروز، یگانه مدافع و پرچمدار نهضت ملی ایران نبود؟ و مگر او با فتوای تاریخی خود، در هر زمینه‌ای، دکتر مصدق را پاری نکرد و نهضت ملی را لوج و شگرفاتی نبخشید؟...

این نوع دلوری اگر از جوانان سر میزد که آگاه از تاریخ نیم قرن اخیر و حوادث نهضت ملی ایران نیستند قابل گشت بود ولی این نوع تحریف تاریخ، ازهم لظرف کسانی که انتظار میرفت انتقاد منطقی را با غرض ورزی آورده نکنند هرگز قابل بحثن نیست...

اختلافات این دو نفر مورد تأسف و تائز مردم گردید. برای پیدا شدن مقصر و مسئول این بهم خوردگی، اقدامات و اعمال آنها مورد دقت و مطالعه مردم قرار گرفت و نتیجه بررسیها این شد که هر دو نفر و هر دو دسته قابل اعتراض هستند و تقصیر دوطرفه است. منتها نوع اعتراض به هریک از اینها متفاوت است... آرزوی ملت ایران بر آنست که دو پیشقدم و رهبران مبارزه علیه بیگانگان و استعمار خارجی، محققان و روشنفکران باهم متحد شوند. دوباره همکاری نمایند و قوای خود را برای تحصیل نتیجه نهائی ملی شدن نفت متمرکز سازند «گنج شایگان شماره دوم تیرماه ۱۳۳۲ صفحه ۳».

پس باید تصدیق کرد که در پیدایش این اختلاف، هرگز نمی توان یک طرف قضیه را متهم کرد و طرف دیگر را معصوم قلمداد نمود. کیساینکه بخوانند این واقعیت تاریخ معاصر را تحریف کنند، چگونه میتوانند از اعتماد عموم مردم، در مسائل دیگر، برخوردار شوند؟ درست است که آیت الله کاشانی، با استناد به قانون، با تجدید اختیارات نامه دکتر مصدق مخالفت کرد، ولی مگر از اختیارات نامه شش ماهه قبلی چه استفاده‌ای شده بود؟...

اصولاً اگر بنظر نویسنده آن مقاله آیت الله کاشانی به تنهایی میتوانست این چنین قدرتی را داشته باشد که حکومت را ساقط کند، این دوران کردانی و مدیریت بود که از قدرت همجوردمی در تداوم نهضت استفاده نشود و معرضانه، به بهانه اینکه «آقا توصیه و سفارش زیاد می نویسد» سروشت نهضت و ملت، بدست باد سپرده شود... و نام کسی که تا دیروز بدون سلام و صلوات برده نمیشد، با لقب جدیدی: عامل انگلیس، همراه گردد و روزنامه هائی، همه روزه عمامه او را با پرچم برجم انگلیس، آزادانه چاپ کنند و بیشرمانه ترین اهانتها را به کسی روادارند که تا دیروز او را «بیامبر مردمی» می نامیدند!

اگر ملاک داوری یک تاریخ نویسن، یک حامه شاس و یا یک نویسنده، درباره کسی، بر مدار موافقت یا مخالفت با دکتر مصدق بچرخد، نه بر مرده که بر زنده باید گریست... و اکنون آنها نیکه فلم بدست گرفته‌اند و هشدار میدهند که به تاریخ دروغ نگویید، باید نخست خود را هدیدار خود عمل کنند و ناجوانمردانه تاریخ را تحریف نکنند که خود نوعی دروغ گفتن به تاریخ است.

البته از آنچه که ما گفتیم، بخوبی روشن میگردد که ما آیت الله کاشانی را معصوم نمی دانیم، همانطور که دکتر مصدق هم معصوم نبود، ولی داوری یکجانبه و تعصب آمیز و طرفداری بی قید و شرط از «قدرت حاکم وقت» را هم - که بدون تردید ضعف های درونی و اشتباهات آن، در تاکتیک و در استراتژی، خود موجب سقوطش گردید - دور از انصاف و عدل انقلابی میدانیم که گویا مدعی هواداری از آن هم هستیم!

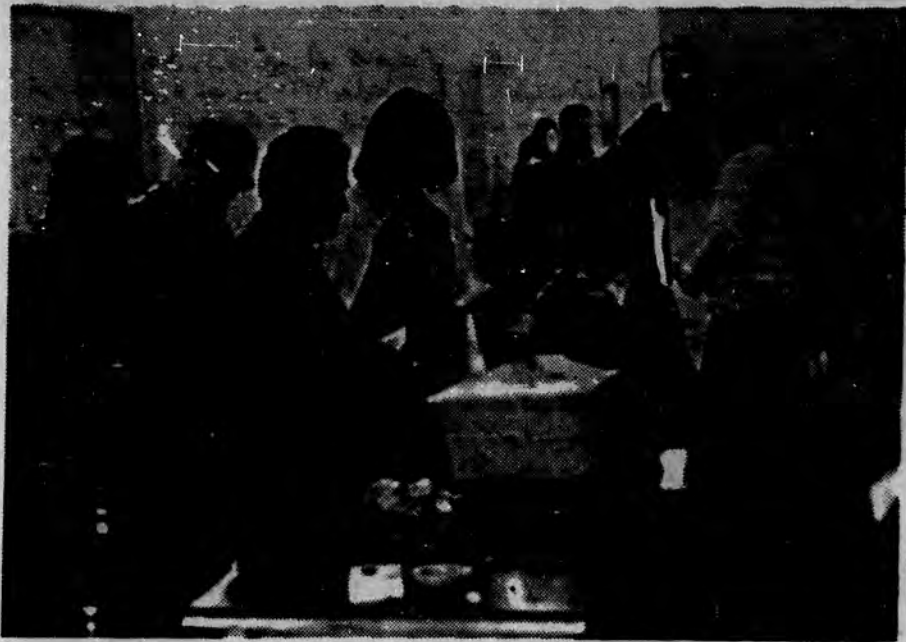
اگر آیت الله کاشانی در موردی در تشخیص خود دچار اشتباه گردید و دکتر مصدق نیز عملاً با عدم اقدام در رفع سوء تفاهم، در ادامه آن اشتباه همکاری کرد، آیا یک مورخ با انصاف باید چنین داوری کند که فقط آیت الله کاشانی «عامداو عالما موجب تفرقه و تشتت گردیده»؟ برایتی وجدان شما چگونه اجازه میدهد که در باره پیرمردی ۸۰ ساله، آنهم پس از یک عمر مبارزه و جهاد در راه حق، چنین داوری کنید و او را متهم سازید که در آخر عمر خود، عالما و عملاً باعث شکست نهضتی گردید که زندگی خود را در راه آن گذاشته بود.

نویسنده مقاله آنگاه از آیت الله طالقانی و «ذهن صاف و زلال سرشار از انصاف» او داوری خواسته است و گویا نویسنده که هوادار دکتر مصدق است، در برگزاری مراسم سالروز دکتر مصدق، بر سر مزارش نبوده است، و گرنه این داوری مصفا نه را از آیت الله طالقانی، مجاهد کبیر خلق مسلمان ما، چنین می شنید (دقت کنید): «... وقتی وحدت نظر بود، همه نیروهای ملی و دینی در یک مسیر حرکت کردند. مراجع دینی مانند آیت الله خوانساری و آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام باهم شروع کردند و ملت را بحرکت در آوردند. هر کدام براه خود و فدائیان اسلام، جوان و پرشور و مومن، آنها راه را باز میکردند. موانع بر طرف شد. انتخابات آزاد شروع گردید. و صنعت نفت در مجلس ملی گردید. فتوای مراجع و علما برای انتخابات و پشتیبانی از دولت ملی، در تمام دهات و روستاها و در میان کارگران، یک شعار شد، یک حرکت و یک هدف بود. بعد چه شد؟ از کجا ضربه خورد؟ ضربه از درون خودمان خوردیم. به فدائیان اسلام گفتند: این شما بودید که نهضت را پیش بردید و مصدق آدم بی دینی است و به دین توجه ندارد به دکتر مصدق گفتند: فدائیان اسلام جوانهای تروویست هستند از آنها بهره‌بردارید... من خودم که میخواستم بین اینها تفاهم ایجاد کنم، دیدم نمیشود. امروز صحبت میکنم، فردا میامدم می دیدم که باز خصومت باز موضع گیری... بعد سراغ آیت الله کاشانی رفتند که این نهضت مال تو است دکتر مصدق چه کاره است؟ لورا نیز از مصدق جدا کردند... روزی به آیت الله کاشانی گفتم: من شمارا مرد مبارزی می شناسم، شما مزایا و سوابق خوبی دارید، متوجه و هوشیار باشید که تفرقه‌ای ایجاد نشود، گفت خاطر تو جمع باشد. آن چند نفری هم که دور دکتر بودند آنها هم در گوششان گفتند این دکتر بهره‌بردار است، عقلمش کم شده، تو باید جای او را بگیری، بایده استین او کردند... وقتی این نیروها از درون متلاشی شد با یک ضربه ۲۸ مرداد فاجعه‌ای برای ملت ایران پیش آوردند.» (اطلاعات مورخ ۱۵ اسفند ۵۷ صفحه ۸)



لحظه‌های تاریخ‌ساز

آصف نیا آریانی



علی اصغر حاج سید جوانی پای صندوق رای

مردمی که شب‌های اله و اکبر و گلوله و خون را گذرانده بودند. برای نخستین بار در تاریخ سیاسی کشور، آزاد و بدون سر نیزه خصم پای صندوقهای رای رفتند

در تاریخ هر کشوری روزهای استثنایی اندک و انگشت شمارند...
و چه روزی خجسته‌تر و برجسته‌تر از روزی که تاریخ سیاسی کشوری ورق بخورد و ریشه‌های ظلم و استبداد برای همیشه از بیخ و بن برکنده شود.
چنین روزی در کشور ما سرفصل تازه‌ای در تاریخ حیات و پیمان و خاک خوبان ایران است.
در این قبیل روزها نمیتوان آرام ماند. آرام نشست و آرام از همه چیز گذشت...
در این چنین روزها، لحظه‌ها تاریخ را میسازند و تاریخ پشتوانه ملت‌های محروم و رنج‌دیده و ستم‌کشیده و حماسه‌آفرین گیتی است. ثبت این لحظه‌ها در دل تاریخ نه تنها یک وظیفه، بلکه رسالتی واجب و فرض است، که آنچه میماند و ایندگان بر آن استناد می‌جویند همین استگ و همین...
به این انگیزه، مشاهدات و دست‌نوشته‌های کوتاه جمعه، دهمین روز از نخستین فروردین بهار آزادی را بطور فشرده گردآوردم که در این مختصر ملاحظه می‌کنید...

رغم نماز گزاردم، مواظب بودم شناسنامه‌ام را جا نگذارم. اولین نفری بودم که بخوزه رای رسیدم و اولین نفری بودم که رای دادم. به جمهوری اسلامی رای دادم...
حالا خیلی خوشحالم، نمیدانم چه باید بکنم، دلم میخواهد هر چه زودتر شمارش اراء شروع بشود... اسلام برنده است، اسلام برنده است...
در طول راه با خیلی‌ها، از زن و مرد و دختر و پسر گفتگو کردم، خلاصه‌اش اینهاست و چه پرشور و چه آزادانه حرف زدند...
- حق هیچکس در جمهوری اسلامی پای صندوق ضایع نشود - سلطنت گورش را گم کند. حال هر طور دیگر میخواهد شود.

خون صاف و پاک می‌رسانند.
آفتاب که روی شهر پخش شد، طپش قلب‌ها پرطنین‌تر شد.
هر صندوق رای قلب پرطپش مردم انقلابی ما بود و در کنار هر صندوق رگ زنده‌ای، صف طویلی از مردم مشتاق، مردم آزاد و مردم انقلابی مشاهده می‌شد. که به قلب خون می‌رساند.
رفرانوم جمعه دهم فروردین با سرود بلند صلوات و اله اکبر و درود و سلام بر رهبر انقلاب اعتراف شد و با گام‌های استوار انقلابیون و چشم‌های اشگبار بازمندگان شهدا شکل گرفت... مادری که فرزندش شهید شده بود، رحمت بداد که ناله و فامیلش را فاش نکند. چرا؟

جنب و جوش از همان دمدمه‌های صبح از دل شهر برخاست، آفتاب نتابیده بود که مساحت شلوغ شد، رهگذران در هوای صبح بهاری نفسی تازه کردند، شمیم بهار با بهار آزادی در آمیخته بود...
حالا پراحتی می‌شد نفس کشید، آزاد بود، آزاد قدم زد و آزاد اندیشید...
مردان و زنان خدا، تکبیر صبح را که گفتند از خانه‌ها و مساجد، زدند بیرون، شور و شوق دیگری در میان جمع بود، پدر و مادرها، حتی بچه‌ها را با خود آورده بودند...
پدری که با بچه‌های خود و همسرش بطرف یکی از حوزه‌های رای در نزدیکی میدان آزادی می‌رفت مورد ستیج قرار گرفت...
پنجاه ساله یا اندکی بیشتر از آن می‌بود و گذرگاه زمانه را میشد در پهنه صورت چروکیده، موهای سپید و دست‌های پیر و لرزانش دید... می‌گفت معلم هستم، و بعد خنده‌ای گوشه لب چروکیده‌اش نشست، خنده‌ای که از قلب مهربانش سرچشمه گرفته بود. این خنده شادی تنها نبود، این خنده، خنده شادی آزادی بود و بعد به سادگی افزود: «میروم با زلم رای بدم...»

- به کوری چشم دشمنان به جمهوری اسلامی رای داده - مسیحی هستم و گوش فرمان رهبر انقلاب - وقتی که مملکت مال خودمان شد بجز جمهوری وابسته به بیگانه، هربوع جمهوری دیگری نمیتوانیم در آن مستقر کنیم - برای پایمال نشدن خون شهدای انقلاب به جمهوری اسلامی رای دادم - همیشه سرنیزه ما را بپای صندوق رای می‌آورد و این دهنه آزادی ما را به حوزه رای گشاند - به برکت انقلاب، اولین رای‌گیری تاریخ ایران ارادانه صورت گرفت و مردم ما مزد خافشایبهای خود را گرفتند - مارکسیست لنینیست هستم، اما به رای اکثریت احترام می‌گذارم.

گفت: من مادریک شهیده و صدها مادر و پدر دیگر هم هستند که مثل من شهید داده‌اند و شادمانند و اشک شوق می‌ریزند، پس آنچه من میگویم حرف دل همه آنهاست حال یا ماه مرا چاپ‌نکن یا اگر می‌کنی نام همه بازمندگان را...
حرف‌های این مادر سحت به دل می‌نشست، زیرا که از مساوات و برابری می‌گفت، پند می‌داد و منم شنیدم.
پرسیدم چه احساسی داری؟
گفت: چه احساسی بالاتر از اینکه پسرم اینک در کنار من است و آمده است به جمهوری اسلامی رای بدهد...
گفتم: او را می‌بیم، کجاست، و یکبار به بخوده نفرین کرده، چرا باید دست‌پاچه می‌شده و چرا باید این سوال را مطرح می‌کرده، عجب حواسی، عجب آشناسی، اما دیگر کار از کار گذشته بود...
گفت: روحش ایضاست، اما حشمت در خاک بهشت زهرا...
کم کم حیایانها شلوغتر می‌شد، از اتومبیل کمتر خبری بود، اما در عرض مردم دسته دسته، سبوی صندوقهای رای می‌رفتند. به میدان شهدا رسیدم، گشت و گذار امروز با دیگر روزها تفاوت بسیار داشت، همه چیز شور و شوق و هیجان بود... و خاطر آورده روری را که این میدان، از خون مردم مبارز و ظلم‌رکنش شد، و رورهای بعد از آنرا و سگرهایی را که مردم در طرفه‌العسی در برابر هجوم دژخیل طاعت برپاساختند و پیرمردی را که کیسه شن پرشانه هایش حمل می‌کرد تا جوانان سگر بسازند و...
صحنه‌های رورهای انقلاب در برابر چشمانم، تک پرده، تک پرده مجسم می‌شد که صدای صلوات اله اکبر صعی از جوانان توجهم را جلب کرد، اینها آینده‌سازان بودند ۱۶ سالگان، شناسنامه بدست می‌رفتند تا بحای حالی شهدا رای بدهند.

گفتم بچه‌ها را کجا می‌بری؟
گفت: اینها بچه‌های انقلابند، می‌بوم که بی‌موزند، فراگیرند که چگونه باید آزاد بود و آزاد رای داد، برای فردای خودشان خوبست...
آخر من معلم معلم پیر، با زن و سه بچه قد و نیم قدش در میان انبوه جمعیت فرورفت...
مشت‌های گره‌زده‌ای که روزهای تاسوعا و عاشورا و جمعه سیاه و دیگر روزهای مبارزه، در برابر مسلسل و تانک از دل موج خروشان جمعیت برخاسته بود، اینبار مشت تنها نبود، در هم‌نشینی شناسنامه‌ای و در هر چهره‌ای سبوی از آرامش و هیجان و آزادی...
ایک چهره‌های برافروخته و خشمگین انقلابی، به چهره‌های آرام و پر خنده‌ای مبدل شده بود که نشان از پیروزی داشت، پیروزی جلیق مبارزی که تاپای جان ایستاد و صدها هزار قربانی به پای آزادی نثار کرد...

- نه طاغوتیم و نه به جمهوری اسلامی رای می‌دهم - ایکاش جمهوریهای دیگر راهم به ای گدانه بودند، میدیدیم که همه آنها و مخالفین و منافقین و نازمندگان رسد، دشمنان انقلاب و غیره، جمعا بیش از پنج شش درصد از اراء کسب خواهند کرد - از روزی که انقلاب برپا شد، هدف جمهوری اسلامی بود والسلام...
و اینها پاره‌ای از حرف‌های مردم سرخوزه‌های احد برای بود قطره‌ای در برابر دریایی از اظهار نظر و گشکو و ابراز عقیده که برآستی نمیتوان همه آنها را در یک یادداشت جمع کرد - حالا دیگر همه حرفشان را می‌زند کسی از کسی مهربانند انقلاب احتیاق و ساسور را دفع کرده بود.

نزدیک‌بهای ظهر، نقل و نبات و شیرینی و بیسکویت و دنگ خوراکی‌ها، از حیث‌ها و کیف‌ها بیرون آمد، دین تاس و لذت یرفن، جوانها بوبت خود را به پیرمردها و خانها میدادند که شرس می‌شد و دلها مالامال از عشق به آزادی پرهیجان‌تر می‌طبد کارگران در دسته‌های، بیست، سی نفری، کارمندان همستور و کسه و اصناف دسته دسته به پای صندوقها آمده بودند، رای دهنده بچند جریگار و فیلمبردار خارجی بر حورده

و حالا همان مردمی که شب‌های اله اکبر و گلوله و خون و ستم اهریمن را گذرانده بودند، به سوی صندوقهای رای روانه شده بودند، تا خود بدست خود، سروشت خود و وطن خود را تعیین کنند.
جمعه دهم فروردین، تنها روز رفرانوم بود، بلکه روزی بود که تاریخ کمال ایران ورق خورد و بر نظام جبار شاهنشاهی با تاکید خط بطلان کشیده شد.
برای نخستین بار بود که رفرانومی آزاد، بدون دخالت مأموران ظلم و ستم برگزار شد، جز این نمیتوانست باشد... این بار هیچ کارگری، هیچ کشاورزی، هیچ کارمندی با فشار و تهدید و زور به پای صندوق رای آورده نشده بود، و این از خصوصیات انقلاب ایران بود.

در دوره توپ و تانک و مسلسل‌ها، اینها را در یکی از هله‌های شهر ملاقات کرده بودم، بهم دسی نکل دانه و ستلانی هیجان مردم آنها را بر در خود فرو برده بود، ناتی از کسب کردیم و به آنها گفتم، به غرب بگوسد، شرق بگوسد، هزار و بگوئید ایران آزاد شده، ایزد آبادمی سود ایران است که می‌سید و مردم ایران اینها هستند که دیدید، خون دادند و آزادی گرفتند دستم را گرم فشردند، حرفه را مانند کردند و گفتم مرده دست شما هستند... کاری به جوانان امیر نالسد دانسته ناسه ناایها باید مبارزه کرد، خدا و اسبابش ما شما هستند و از همه حد شمیم

در کتار یکی از حوره‌های رای چهره‌های بوجوانان دانش‌آموز در صعی طویل، اسان را به یاد روری می‌آیداخت که عظیم‌ترین نیروهای اساسی ما، آینده‌سازان این مرز و بوم در حورت و سستی بودند، کسی آنها را به بازی نسگرفت، آنها اصلا مصاصب‌سی آمدند ولی حالا بچه‌ها انطور که حگکیدند و مبارزه کردند، آمده بودند تا پایه‌های آزادی و استقلال بدست آمده را که خود در نظارات حراسته بودند تا دایر رای مسحکم‌تر سازند.
در حای دیگر خانها، با حجاب و بی‌حجاب، با اشک و با لحن، با سرافرازی و رهانشه از قید استعمار و استعمار صعی طویل تشکیل داده بود.
خواهری در کنار برادران می‌رفتند تا آزادی بدست آمده را در روح انقلاب رسیده و پایدار بدارند.
بعث بر سر این بود که لسه‌ام تا آزادانه رای بدم، آمده‌ام تا آخرین سبدهای ظلم را با دایر رای ویران سازم، و پندارن انقلاب تصک بردوش ما مهر و عطوفت مراحمین را رهنمائی می‌کرده و بلزهم سلام و صلوات رای دهنگان...
۱۷ ساله بود و پرهیجان... سریع حرف می‌زد و یک لحظه روری پایش ند بود

این بار زن و مرد و کوچک و بزرگ با هم به پای صندوق‌های رای رفتند بزرگترهای بالاتر از ۱۶ سال رای دادند و کوچکترها شادمانه، آموزشی اصیل، از انقلابی اصیل را تجربه کردند و این تجربه بزرگ راهگشای فردای آزاد و در جیش آنها تواند بود...
این بار از صندوقهای قلابی رای خبری نبود، این بلرهایت نظاره مأموران صعی و پلیس مسلح و چاقودار کسی را به دایر رای وادار نمی‌کرد.
- در هر گوشه تهران بزرگ غوغایی بود...
جمعه دهم فروردین، تهران ۱۳۹۹ قلب پرطپش داشت، ۱۳۹۹ حوزه احد رای... شریایهای خون‌رسان، به این قلب‌ها در حیایانها و کوزه‌های پس‌کوچه‌ها و مساجد و مدارس و مساجد و اماکی احد رای پخش شده بود و مردم بافت این شریایها بودند و مردم بدین قلب‌ها

در یکی دیگر از حوزه‌های رای به دحرمی بر حورده که در بقیه در صفحه ۶

- پرسیدم رای داده‌ای و...؟
بی‌آنکه مجال بدهد سوالم را ادامه دهم گفتم: دست تاصح خواب بیخشم نشسته، منتظر صبح بودم، بالاخره ساعت ۵ به مساجد

پیش‌د بود
بی‌آنکه مجال بدهد سوالم را ادامه دهم گفتم: دست تاصح خواب بیخشم نشسته، منتظر صبح بودم، بالاخره ساعت ۵ به مساجد

کارنامه

ببیند.

حقیقت اینست که از دو سال پیش، قضیه با یک جریان آزادیخواهانه در سطح روشنفکران شروع شد و چیزی نگذشت که رهبری مذهب برتری خود را در تصمیم، روشن بینی و صداقت در مبارزه نشان داد و بلامنازع شد و کار را تمام کرد.

نمی خواهم نقطه شروع را در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بگذارم و یا در اسفند ماه ۱۳۳۸ که اولین حرکت مقاومت مسلحانه شروع شد. همه اینها خشتهای اصلی بنانی هستند که اکنون اشکلت آن ساخته شده است. بگذریم....

حوادث چنان به سرعت پیش آمد و گذشت که وقتی چشم می بندی گویی قرنی را گذرانده ای، شاید یادمان نباشد که دو سال پیش در چنین روزهایی اگر جز اسم رستاخیز و انقلاب شاه و ملت به زبان می آوردی دهانت را با سرب داغ پر می کردند.

این فصل تازه، زمره اش از دو سال پیش همین روزها شروع شد. فصل افشاگریهای علنی در سطح وسیع. گزارش را از سر فصل همین فصل تازه شروع می کنیم.

ما اهل مبارزه مخفی و جنگ مسلحانه نبودیم سن و سال و آمادگی فیزیکی نبود، یا آمادگی ذهنی؟ در هر حال نبودیم. از میان ما یا در کنار ما آنها که بودند رفتند که گم شدند، یا شهید و یا سر به نیست. زمستان ۱۳۵۵ بود و شبهای دراز و گرد

نسل ما، نسل پدران، یعنی آنها که دست کم حوادث تاریخی از شهریور ۱۳۲۰ به اینطرف را به چشم خود دیده اند. آنان که شکستن استبداد سیاه رضاخانی را به گردباد جنگی ناظر بوده اند و پس از آن توطئه های پی در پی استعمار را برای تسلط بلامعارض بر منابع این کشور در تن زد و خوردهای اجتماعی مشاهده کرده اند، از واقعه ای که پیش آمده است، از دردم شکستن تنه دو هزار و پانصد ساله و شاخه کثیف پنجاه ساله شاهنشاهی ایران به این سرعت و با این قاطعیتی که انجام شده است، حق دارند که غرق در حیرت و شگفتی باشند.

نسل جدید، جوانان و نوجوانان و حتی کودکان که به حق موتور محرکه ماشین انقلاب ایران بوده اند حق دارند اگر عظمت کاری را که انجام داده اند به سادگی درک نکنند و در فردای دور دست، رویا و خاطره انقلابی را که در آن شرکت داشته اند به عنوان یک واقعه از وقایع زندگی پر حادثه خود برای فرزندانشان تعریف کنند.

یک تغییر کمی تا وقتی مراحل پی در پی رشد خود را بگذرانند و به تغییر کیفی خود به صورت انفجاری برسند مدت زمان معینی لازم دارد که اگر این تغییر در سطح یک جامعه بود بسته به عوامل و روابط حاکم بر آن جامعه و نیروهای پیش رونده یا بازدارنده و سرکوب کننده و هزاران عامل شناخته و ناشناخته دیگر در طول زمان و در کیفیت خود تغییر تاثیر مستقیم می گذارد.

میزان آگاهی اجتماعی، عوامل اقتصادی، فرهنگی، ضربه پذیری، مقاومت، همگونی فکری، قبول تاکتیک مشترک و بالاخره نیروی رهبری و استقامت و هوشیاری و موقع شناسی و تعیین هدف معین و مشترک و مورد قبول عام از سوی رهبری و آمادگی حرکت و استقبال عموم از هدفها و راهها از عوامل گونه گون یک تغییر اجتماعی می تواند بود.

طی سی و پنج سال گذشته تا دو سال پیش یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا کنون سسل ما چند دوره مختلف ضعف قدرت شاه و دوره حکومتهای لیبرال (به الزاما دوره آزادی) را به خود دیده است. ما دوره های مختلف قحطی، بحران اقتصادی و حتی ورشکستگی اقتصادی را دیده ایم و جوش و خروش مردم را و جمعیت را که به وسیله اجزاب و نکیه به ایدئولوژیهای پذیرفته شده علمی به حیایان می ریختند و توجه مردم رنج دیده و روشنفکران را به خود معطوف می کردند، ولی هیچیک از آنها چون به دست رهبری های هوشیار به کار گرفته نمی شدند و به تاریخ و فرهنگ ملی و قومی ایرانی و بومی توجه نداشتند و خلاصه قالب های پیش ساخته وارداتی بودند لیاقت ارتباط عمقی و اساسی با توده واقعی مردم را پیدا نکردند و در اوج قدرت خود و ضعف شاه نتوانستند توده ها را چنان بسیج کنند و چنان به سوی هدف معین و روشن با یکپارچگی و عصبیت لازم و کافی به حرکت درآورند که کار را یکباره فیصله دهند.

من در اینجا قصد تحلیل مسائل اجتماعی را ندارم و قصد تنها دادن گزارش مختصری است از آنچه در دو سال گذشته بر ما و جامعه ما گذشته است و البته این صفحات چون حتی گنجایش این گزارش مختصر را به طور دقیق ندارد باید بگویم چون در فروردین امسال، دو سال از شروع حرکت علنی اجتماعی ما و یک سال از عمر «جنبش» یعنی این نشریه ای که در دست دارید می گذرد، می خواهم در این میان اشاره ای هم بکنم به سهمی از وظیفه و کاری که یاران ما و نامه جنبش در مجموع انقلاب ادا کرده اند.

ماکسیم رودنسن جامعه شناس نامدار فرانسوی در مقاله فشرده ای که راجع به وقایع ایران نوشته و در همین شماره جنبش ترجمه آن را می بینید، به نقش ایدئولوژیها، روشنفکران و هیران مذهبی در انقلاب ایران توجه کرده است و پس از بحث درباره روشنفکران می نویسد: هو علاوه قهرمانان غیر مذهبی در مقابل جاذبه توأم با تقدس رهبران مذهبی رنگ می باخشد. این دید درستی است و گویای آنچه در این دو سال گذشته است. منتها آقای رودنسن بیماریهای روشنفکری و نقش آنها را در جریان مبارزات ما نبوده است که

هم جمع شدن و حرف و حرف و حرف. قدرت عمل را گرفته بودند. در آن زمستان ۱۳۵۵، قضیه اسپانیا پیش آمده بود و شکستن دیکتاتوری و قبول دمکراسی، هر شب با خیرهای اسپانیا مجلس را گرم کردن و به حلوا حلوا گفتن دهن را شیرین کردن.

در میان چهار پنج نفری که جمع می شدیم، حاج سید جوادی هرگز قلم را زمین نگذاشته بود. در فروردین ۱۳۵۳ نامه ای در دفاع از جلال ال

احمد که مورد حمله واقع شده بود، نوشته و به «نگین» فرستاده بود که سانسور از چاپ آن جلوگیری کرده بود. در خرداد ۱۳۵۳ نامه مفصلی به هویدا نوشته بود در اعتراض به سانسور که اوراق پلی کپی شده آن دست، بدست می گشت. در زمستان ۵۴ که مرامنامه حزب رستاخیز را منتشر کردند و به تقلید آزادی اعلام کردند هر کس می تواند درباره این مرامنامه نظر بدهد او هم نظرش را در پیش از سی صفحه نوشته بود، افشاگرانه، نه بلکه رسواگرانه، که باز نسخه های کپی شده اش دست به دست می گشت و در حوزه روشنفکران خوانده می شد. در خرداد ۱۳۵۳ نامه ای خطاب به شاه نوشته بود برای معینان رئیس دفترش که انتقاد شدیدی از قانون شکنیهای رژیم بود و تصویری از فاجعه دیکتاتوری. این نامه در اروپا بیش از ایران پخش شد و چند رادیوی خارجی خواندند و همه نگران سرنوشت حاج سید جوادی بودند.

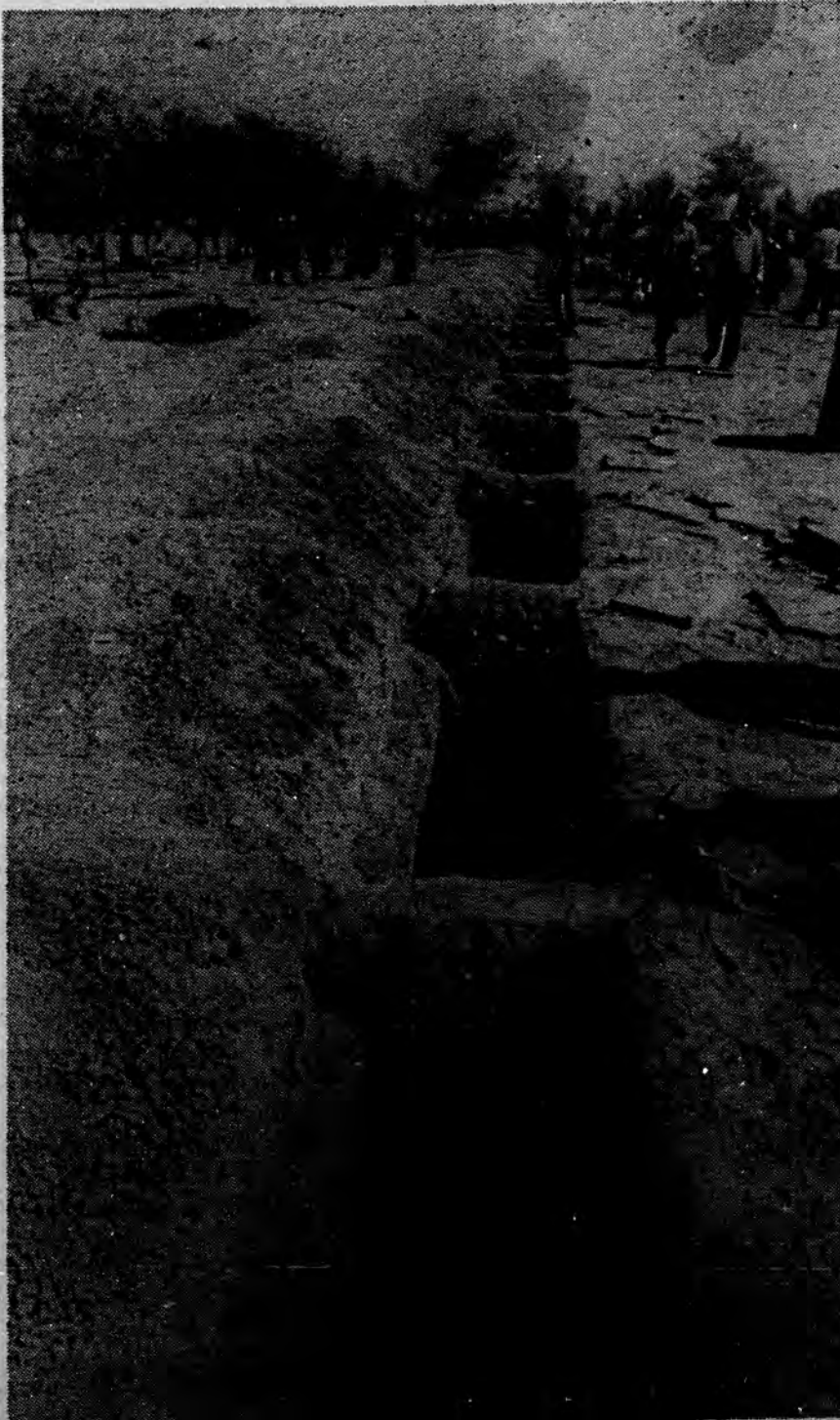
در آذر ۱۳۵۵ شروع به نوشتن نامه ای مفصل کرد، باز خطاب به شاه و توسط معینان، وقتی دور هم جمع می شدیم، او از نامه ای که مشغول نوشتن آن است خبر می داد. در آن زمان عرصه بر آنان که مبارزه مسلحانه می کردند تنگ شده بود.

به یاد بیاوریم که فراموش کرده ایم چه روزگار سیاهی بود. در اینجا سکوت بود و سکوت، و دانشجویان و مبارزان در خارج از کشور به مناسبت بازتاب نداشتن مبارزاتشان در داخل، پراکنده بودند و چند دستگی و غالباً نومید از حرکت داخلی مستقل هر یک در پی نوعی وابستگی. در اروپا در یک سفر کوتاه بیش از ۳۶ دسته و گروه سیاسی ایرانی را شمردم که با یکدیگر مبارزه می کردند. نامه دوم علی اصغر حاج سید جوادی اواخر دیماه ۵۵ به اروپا رسید و تکثیر شد بیشتر گروههای سیاسی اثرات تکثیر کردند. شاید وجه مشترکی می شد.

بهمن ماه ۵۵ در تهران استقبال فراوان از آن نامه مفصل نشان می داد تنها پیش ما گفتگو از شکستن قفس نیست. پشت هر در بسته ای گفتگونی اسب پنهانی. مردم به جان آمده اند. اوضاع و احوال روز به روز مساعدتر می شود، خواص بوی بحران اقتصادی و ورشکستگی سیاسی رژیم را شنیده اند. باید حرکتی کرد.

در جمع کوچک ما، بین کارها و سوابق مختلف سیاسی و اجتماعی، پرونده کانون نویسندگان ایران هم بود که یادش خوش، دهسال پیش جلال آل احمد بنیان گزار آن شد و پس از دو سال مبارزه در راه آزادی قلم در اثر فشار رژیم به تعطیل کشیده شد.

باید کانون نویسندگان ایران را زنده کرد. هفته ای یکی دو شب درباره امکانات این تجدید حیات گفتگو می کردیم. حاج سید جوادی، شمس آل احمد، هزارخوانی، پرهام، و چند جلسهای گلشیری و سپانیلو و حسین ملک هم بودند. عاقبت در اردیبهشت ۱۳۵۶ نخستین اعلامیه تجدید حیات کانون نوشته شد (طرح آن را حاج سید جوادی نوشت). لارین اولین امضاء را گذاشت به دنبال اسم اعضای سابق می گشتیم تا به سرانجام برویم چه کسانی زنده اند؟ چه کسانی در زندان



به گفته رهبر انقلاب: شهرها را خراب کردند و قبرستانها را آباد

حرکت ازمیان روشنفکران شروع وبه دست روحانیون که افتاد پیروز شد

دو ساله

اسلام کاظمیه

اصرار ما به حفظ نظم برای ادامه اجتماع بود و پلیس رژیم تحریک می کرد و در پی بهانه می گشت، خبر آوردند که پشت جمعیتی که گوششان به سخنرانی است، برنامه حزب توده ایران را به صورت جزوه ای کوچک پخش کرده اند. این کار را پشت میکروفون کانون تقبیح کردیم و جمعیت استقبال کرد. تحریک و بهانه بدست پلیس دادن از این بالاتر نمی شد که به خیر گذشت.

از اینسو در سطح روشنفکری بیابیه ها و درگیریهای دانشجویان با رژیم بود و کانون و حقوق بشر و جبهه ملی که به صورتی تازه اعلام موجودیت کرده بود و فقط نامه های حاج سید جوادی که مرتب تر و بیشتر پخش می شد و از سونی دیگر جوینار اعلامیه ها و فتاوی و

پنجاه و هشت نفر انرا امضا کردند، باز هم بختیار از کسانی بود که زیر بار امضا نرفت.

واقعه بزرگ روشنفکری در ابتدای نیمه دوم سال ۵۶ ده شب شهر خوانی و سخنرانی کانون نویسندگان ایران در باغ باشگاه ایران و آلمان و به دعوت انستیتوگوتته. دعوت انستیتوگوتته نیز در هیئت دبیران کانون با شک و تردید تلقی شد. گفتند تله است و می خواهند ما را به دام بیندازند. پافشاری در انجام آن کردیم. مسئولیت را به گردن من انداختند، پذیرفتیم، شبهای شعر و سخنرانی از هیچدم مهر شروع شد. بیش از دوازده نفر روشنفکران و جوانان و دانشجویان جمع شدند. در آن روزهای ترس و سکوت، آن واقعه مهمترین واقعه اجتماعی ایران تلقی شد. سیل تلگرافات

نیستند؟ و چه کسانی حاضرند امضای علنی زیر اعلامیه ای علیه رژیم بگذارند؟ معلوم شد چند تن دیگر هم در جمع خود چنین گفتگوهایی داشته اند و ساعدی یکی از آنها.

به سراغ آقای به ازین رفتیم. تا ملتفت شوند به کاسه ای زیر این نیم کاسه است و تا تفاهمی پیش آید و تا دیگران پیدا شوند و امضا بدهند. بیست و سوم خرداد ۱۳۵۶ شده بود. اولین اعلامیه کانون با چهل امضاء درآمد. در ایران همه روشنفکران و آزادیخواهان متوجه تجدید فعالیت کانون شدند و در اروپا و امریکا اغلب گروهها و دسته های سیاسی آن اعلامیه را تکثیر کردند و محافل خبری خارجی متوجه یک هسته مقاومت در داخل ایران شدند. (باز یک وجه مشترک دیگر). در همان نخستین روزها دکتر علی شریعتی در لندن فوت کرد. مرگ او انبوه جوانان را که دلزده از ایدئولوژیهای غربی برای مبارزه با استبداد به مذهب رو کرده بودند، تکان داد. رژیم از بیم مردم اجازه نداد جنازه شریعتی را به تهران بیاورند ولی در تهران و شهرستانها مجالس سوگواری و تظاهرات به طرفداری از او به خشونت کشیده شد. بیانیه کانون در سوگ دکتر شریعتی نویسنده سوم تیر ماه منتشر شد. برای شرکت در چهلمین روز وفات دکتر شریعتی به مشهد رفتیم و نفوذ او را و نفوذ مذهب زنده مبارز را در مردم و در جوانان دیدیم.

چهل نفر اعضای کانون در خانه رحمت مقدم مراغه ای اجتماع کردند و هیئت مدیره ای برای انجام کارهای جاری انتخاب کردند. منوچهر هزارخانی و اسلام کاظمیه به اتفاق آراء، و بعد به ترتیب باقر پرهام، محمود اعتماد زاده، رحمت مقدم مراغه ای اعضای اصلی و تکابانی و کسرانی اعضای علی البدل شدند. در کنار این فعالیت، فعالیتهای دیگر شروع شد. مهندس بازرگان برای نماز عید فطر و استماع یک سخنرانی مردم را به صحرائ قیطره (پشت حسینیه ارشاد مرکز سخنرانیهای دکتر شریعتی و پشت مسجد قبا) دعوت کرد. سی هزار نفری گرد آمدند با شور و حرارت.

روشنفکران شروع کردند ولی لنگی کار تماس با توده مردم بود که روحانیون داشتند و روشنفکران نداشتند. جلسه پیش از هیچدم شهریور (سالروز مرگ جلال آل احمد) در فعالیتهای روشنفکری زمان روز تعیین کننده ای بود. جمعی از اعضا را به جلسه دعوت کردیم. قصد این بود که پس از یک فوزه افشاگری، مردم را و رژیم را به میدان عمل و آزمایش بکشیم. حاج سید جوادی هم در جلسه شرکت داشت و در کنار فعالیت کانون یکی دو نامه از جمله اعلام جرم علیه هویدا را منتشر کرده بود دولت هویدا رفته بود و آموزگار نخست وزیر بود. برخورد خشنی شد در آن جلسه میان دو گروه. گروهی که پیشنهاد داشتند به عنوان یک نویسنده و به عنوان مؤسس کانون نویسندگان باید مردم را بر مزار جلال دعوت کنیم و گروهی دیگر که سخت موضع گرفته بودند و مخالفت می کردند. دلیشان خطر بزرگ حمله رژیم بود و ایجاد زود خورد. از میان ما حاج سید جوادی پافشاری کرد بر سر اینکه وظیفه ما به عنوان روشنفکر و آزادیخواه اینست



تا ارتش به تردید افتد، تلفات زیاد بود

نوارهای سخنرانی ایت الله خمینی که از پاره سال پیش از نجف به سوی ایران سراریر بود، اس جوینار کم کم رودی می شد و مزارع فکری مرده مسلمان را در مساجد و تکایا ایباری می کرد و هر روز وسیع تر و خروشانتر از روز پیش.

دستگاه دیکتاتوری با کمک مشاوران و مستشاران خارجی خود مدلهای و طرحهایی برای مقابله با مقاومتهای روشنفکری در دست داشت ولی راه مبارزه با مخالفتهای مذهبی را می شناخت، که این نوع مبارزه و مبارزات مسیحیه و از نزدیک با توده وسیع مرده عادی سر و کار داشتند و قدرت برانگیختن آنان را در دست داشتند.

مساجد و منابر جان گرفته بودند و طاعت به جان آمده بود. پس از فروش نوار سخنرانیهای کانون، بازار نوار سخنرانیهای وعاظ و گویندگان مذهبی گرم شده بود که مرده در کوچه و برود خرید و فروش می کردند و در خانه و در اتومبیل و محل کار به آنها گوش می کردند.

از آنجا که به گفته فردوسی:

چوتیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید نه کار به دستور شاه در تاریخ شانزدهم دی ماه ۱۳۵۶ مقاله توهین امیری علیه ایت الله خمینی در روزنامه اطلاعات چاپ شد آتش را خودش به چاشنی بسب رساندند.

دنیای این نگاه گنوا به حوادث دو ساله انقلاب را در شمره آینه بخوانید

پشتیبانی از خواستهای کانون از اروپا و امریکا به امضای نویسندگان و شاعران معتبر خارجی سرازیر شد. شب اول و دوم به آرامی گذشت، گفته بودند باید آرام باشید و گفته بودیم احتیاط می کنیم، اما شب سوم سخنران شمس آل احمد بود. وقتی در حضور جمع، حکومت را فاشیست خواند، جمعیت از ابراز احساسات ترکیب. فردای آن روز سازمان امنیت آلمانی ها را تحت فشار گذاشت.

عصر درها را بستند. جمعیت فشار آورد و درها را گشود و ده شب زیر باران سیل آسا ادامه داشت و مردم ساعتها زیر باران می ایستادند و به سخنرانی و شعر گوش می کردند. خبر این شبهها و این اجتماع در مطبوعات دنیا پیچید. وزارت اطلاعات و سانسور ایران به روزنامه ها در تاریخ ۵۶/۷/۱۸ نوشت: «قابل توجه همکاران محترم در مورد شب شعر شاعران هیچگونه مطلب، خبر و شعری که در شب شعر برگزار می شود نباید چاپ شود روزنامه ها تسلیم بودند در آن بحران و جنگ و گریز با دستگاه، تندترین خواستی که میشد داشت اجرای آزادیهای فصرح در قانون اساسی و حقوق بشر بود. بیش از این رمز بود و گایه، اما درست مقارن این شبها شاه به امریکا رفت و حاج سید جوادی بیانیه معروف «در استانه سفر اعلیحضرت به امریکا» را نوشت که صریحا به جایات رژیم معترض بود. بیانیه در تهران منتشر شد. یکی از تجربیاتی که در آن شبها کسب کردیم اینکه جوانان و دانشجویان سخت به مذهب رو آورده اند و چه با اینان. اما در همین شبهها که

که رژیم را به میدان عمل بخوانیم و مردم را در مقابله قرار دهیم و اسلحه را از دولت آموزگار که تبلیغ آزادیخواهی می کند بگیریم. مخالفین این تر کار را به خشونت کشیدند و جلسه پی حصول نتیجه ختم شد. ماه عوتی کردیم بر مزار آل احمد و آن گروه و گروههای وابسته به حزب توده رفتن را تحریم کردند.

بر مزار جلال در روز هیچدم شهریور ماه بیش از چهار هزار نفری گرد آمدند. دانشجویان اسلامی هم بودند، با نظم و شور و حرارت. سخنرانیها شد و شعرها خوانده شد. بیانیه کانون درباره سالگرد آل احمد که هیچدم شهریور بود، روز ۲۶ شهریور منتشر شد. به قول آن ضرب المثل «قاطر پشاهنگ، توبره کشی شده».

باز هم یک شروع فعالیت دیگر: روز نوزدهم آذر بیست و هفت نفر جمع شدند و تشکیل جمعیت طرفداران آزادی و حقوق بشر را اعلام کردند. در میان این ۲۷ نفر، نام مهندس بازرگان، دکتر سنجایی، ایت الله زنجانی، علی اصغر حاج سید جوادی، دکتر میناجی، دکتر لاهیجی، دکتر شریعتمداری، دکتر سنجایی، شمس آل احمد، رحمت مقدم، مهندس صباغیان، دکتر کاظم سامی، دکتر عابدی، اسلام کاظمیه، مهندس نیافتی و دیگران دیده می شد. شاپور بختیار، با اینکه در جبهه ملی اعلام شده فعالیت داشت و دم از رهبری می زد عضویت حقوق بشر را نپذیرفت. در کنار اینها یک اعلامیه نوشته شد که در برگزیده اعضای تمام مبارزان شناخته شده ملی باشد.

سالگست یک مجاهد آزادی

روز جمعه دهم فروردینماه مصادف بود با یازدهمین سالگست مرحوم سیدضیاء الدین حاج سیدجوادی مبلغ مذهبی و از علمای مجاهد و ارادینخواه فزونی. مرحوم حاج سیدجوادی مولود فزونی بود. تحصیلات معلماتی خود را در فزونی شروع کرد و ابراً در حوزه علمیه قم به پایان رسانید. ریدگس در کمال فاعیت ارمحضر عایدی رزاعی موروثی می گسست. بیوسته با مردم بود و با مصائب اهان آسا وهمدرد. مردم فزونی در اسخانات دوره نازدهم مجلس سور یساراً به ناس معاهدت در راه منافع وده ها همراه مرحوم سیداحمدصفا می به مابیدگی انتحاب کردند. هر دو آریاران منصوب وازساراران آزادی وعضو فراکسیون خفه ملی ایران به رهبری دکتر محمدمصطفی بودند. صفائی درسمه راه پس از برگس کاساسی. ارراه مصدق برگس ولی مرحوم حاج افصاء الدین با احر عمر به راه آزادیخواهی وصداسعمار واسدادهای خود ادامه داد سی از کودتای ۱۳۳۲ اورا توفیق کردید ودرریدل سهرناسی به مرض فلی دحار سد و به مناسبت وحابی بیماری ارریدان آزاد سد. درسال ۱۳۴۰ به عصوب کنگره دوه خفه ملی درآمد وناهم در اسخانات دوره نوزدهم مرده فزونی آرای خود را به او در صدوق ریختند و حکومت رضا حمیری را از صدوق سرور اوردند. سحرهای های سیاسی. وعظ وخطابه ها و مبارزات و بدله گونی های به موقع مرحوم حاج سیدجوادی در مجلس و حارح ار مجلس رانارد کاساسی است که مازرات آن دوره را به یاد دارند.

این مجاهد مذهبی - سیاسی ارادینخواه وسجکوسین عافت دردهم فروردین ۱۳۴۲ به عارضه فلی ار دسا رهف ناس گرامی ورو سی سادسد



مرحوم حاج سیدجوادی (سمت راست با عمامه سیاه) وسمت چپ حضرت آیت اله طالقانی در دهه ۳۰ - فزونی

امبارک ۱۱ فروردین ۱۳۴۲

فدیت نه ز فزولیت آدر فزولیت حضرت شاهی
 حاج سید ضیاء الدین سید جوادی آنقدر تازیم تریم
 نسبت خود ما عزیز کنیم جز که نبره خود از نظر عقیده و ایمان
 و این نبره گولده و اینم دیدن بصیبت نزدیک بهمیم و فزولیت
 خفدا بمانان آن فقیه بطقت هائو مکرر لایم بر خوریم
 به خناسال بهم بر سیرگی که است که در آن بگویم
 دروست رفته را در جردله رفته خودی در راه

تسلیمت به خط دکتر مصدق خطاب به آقای احمد صدر حاج سیدجوادی وزیر کشور فعلی

انقلاب و پاسداری از آن

بقیه از صفحه ۱
 سازمان همی حاسوس پروری کهن با مابقع میلیون دلاری و میلیار دلاری درهم ریخته است و تقریباً گردانان انار در دنیا پراکنده شده اند ولی ایادی انان هور امیدوارید و در داخل مشغول تلاش که شاید ابرفته را به حوی باز گرداند.
 ارتش و ژاندارمری و پلیس و دستسگاههای ضدحاسوسی که در خدمت شاه حانس واریانان امپریالیست ایوبوده اند یکسره پاشیده شده اند. تجدید سازمان یک ارتش و پلیس و ژاندارمری ملی و مردمی فرصت می خواهد. ابرفترتها ارچپ و راست مشغول تحریکات در گوشه و کنار

مواظب انتصابات دادگستری باشید

انتظامی قضات منصوب شده است این انتصابات به نظر ما آگاهانه و متعوضانه ضد انقلابی و در جهت مصالح مردم ایران است و ما نمیتوانیم باور کنیم که مقامات عالی دادگستری از سوابق این افراد در دادگستری و پرنده قضائی آنها اطلاع نداشته باشند. اگر اطلاع ندارند شرافت و شهامت انقلابی ایجاب می کند که کار را به کاروان بسپارند و اگر اطلاع دارند: گرگهای بدسابقه را ناظر برسروشت قضات شریف دادگستری ایران نکنید.

در انتصابات دادگستری و در مهمترین مشاغل قضائی کشور نام افرادی به چشم می خورد که سرپای پرونده قضائی آنها چیزی جز همکاری با رژیم طاغوتی گذشته نیست. کسی که سالها در مقام ریاست کل دادگاههای شهرستان و استان از همکاران نزدیک پرتو واحدی وزرای دولت هویدا بود و آلت جلوگیری از طرح پرونده شکایات زندانیان سیاسی و تبعیدیهای ساواک بشمار می رفت اکنون به عضویت دادگاه

بقیه از صفحه ۲

چنین است داویری منصفانه آیه الله طالقانی، که خود در متن جریانات بود، ولی باید پرسید، نویسندگان محترم، چگونه به خود اجازه میدهند که قلم بدست گیرند و حقایق را وارونه جلوه دهند؟ باید در یک تجزیه و تحلیل تاریخی، بدور از حب و بغض های شخصی و فامیلی حقایق را ارزیابی کرد و سهم و نقش هر گروه یا هر کسی را، بهمان مقداری که بوده، تعیین کرد و بی جهت برای بزرگ کردن یکی، دیگری را نباید کوبید. باید مانند آیت الله طالقانی منصفانه اعتراف کرد فدائیان اسلام، با از میان برداشتن مهره های کثیف استعمار و استبداد، راه را برای پیروزی نهضت ملی هموار کردند و سپس آیه الله کاشانی با دخالت مستقیم و فتوای خود، دکتر مصدق را یاری داد و با پشتیبانی ملت، نهضت ملی شدن صنعت نفت پیروز گردید.

در مورد علل شکست هم، البته منتهم ساختن کسی که خود در دنیای ما نیست، کار آسانی است، ولی دفاع از حق، شهادت لازم دارد آنهم در جوی که هوز منطق خود حکومت نمیکند... در این مورد، باید اعتراف کرد که در دوره حکومت دکتر مصدق - نه از طرف خودی - محنت فدائیان اسلام به زندان انداخته شدند و سپس سیل اتهامات و دشنامها، علیه آنها و آیت الله کاشانی در روزنامه ها آغاز گردید... و حزب توده هم با اقدامات خائنانه خود، نهضت ملی و دکتر مصدق را کوبید و گروهی از رهبران جبهه ملی هم بوظایف خود عمل نکردند و استعمار چپ و راست، شرق و غرب هم با هم همکاری نمودند و عمال حقوق بگیر آنها هم توطئه را پیاده کردند و نهضت شکست خورد... (و بقول دکتر عنایت در نگین عامل بزرگ شکست مصدق «هو» سیاست جهانی و افکار عمومی دنیا بود که خفقان و اسارت ها را تایید کرد)
 ... آری! تنها آیت الله کاشانی را عامل شکست قلمداد کردن، نوعی «ظلم» است و ظلم خواهی میوهی، «اثر وضعی» دارد و ظلم، الزاماً «اعدام» نیست که ضایع کردن حق هر کسی، خود نوعی ظلم است و فرقی نمیکند که این ظلم را آیت الله کاشانی بکند، یا دکتر مصدق یا یاران دور و نزدیک دکتر مصدق... چه در زمان حیات آنها و چه پس از سی سال...
 آیا دور از جوانمردی نیست که آیت الله کاشانی را مدافع شاه

بقیه از صفحه ۳

کنار مادرش و در زیر حجاب شدت می گریست. دام فرو ریخت، پیش رفته... علت را پرسیدم... مادرش شناسنامه اش را بدستم داد... نگاه کردم، دو ماه دیگر شانزده ساله می شد و حالای گریست که چرا نمیتواند رای بدهد! به او گفتم: تو حالا، حالا وقت داری، گریه برای چیست؟ بخند، بخند... ایمنه از آن تست...
 رادیوی انقلاب، سرود انقلاب را پخش میکرد... بهاران خسته باد... طیس گرم سرود جوان - پیاده رو خیابان را پوشانده بود و مردم، به سوی صدوق ها پیش می رفتند. آخر مگر به اینکه امام پیام داده بود: «فردا از خانه ها بیرون بیایید و بروید رای بدهید...»
 در میان جمعیت ناگهان چشم به «وانوهی» کوچک افتاد... پدر و مادرش هم بودند. چشمش که بمن افتاد، بطرفم دوید و بعد پدرش «البرت» بسویم نگاه کرد، با همان چهره همیشگی، ارمی نجیب، هموطن من، جانورده ای که از مدت ها قبل میشاختم... و گفتند که امده ایم رای بدهیم.
 جداوید من! چه روزی همه و همه را می بینم، برادران کرد و

چپ و راست با پیشرفته ترین تکنیکها دست اندرکارند تا جوی لای جرح حکومت انقلاب بگذارند و مردم ایران را یکبار دیگر به اسارت بکشانند. حفظ نظم در سطح یک جامعه از طرفی به کاربرد تکنیکهای پیشرفته انظاماسی دارد و از سوی دیگر به برنامه وطررکار حکومت وطرز برخورد دولت با مسائل تاکتیکی و اسراتژیکی سیاسی و اجتماعی در سطح سیاست داخلی و سیاست خارجی دارد.
 در این زمینه سعی خواهیم کرد همچنان که کوشش کرده ایم، در سطح وسیعی ان مظنت را دنبال کنیم و چه در زمینه آشکارا و چه پیشنهاد

وقاریخ راتحریف نکنید

قلمداد کنند؟ این ظلم تنها به فرد نیست که بر «تاریخ» است. البته اگر نوشتن نامه سرگشاده به «اعلیحضرت» بمعنی برسیت شناختن رژیم باشد، میتوان مخالفت با دکتر مصدق را هم دلیلی بر دفاع از شاه دانست...
 علی امینی در یکی از مصاحبه های اخیر خود اعلام داشت که آیت الله کاشانی تلفنی از او خواست که بجای امضای قرار داد ننگین نفت، از وزارت استعفا دهد، و این اعتراف نشان میدهد که آیت الله کاشانی همواره ارزو داشت که نهضت ملی ایران پیروز گردد... و اگر فرض کنیم که در موردی دچار اشتباه شد، هرگز نمیتوان از آن خیانت نامید... همان طور که آیت الله طالقانی، در بیان خود، به نقطه ضعف هر کدام اشاره کرد ولی هیچیک را خیانت ننامید...

اعاده حیثیت:
 پیشهاد اینجانب آنست که «شورای انقلاب اسلامی» با یک داوری اخلاقی، انسانی، و تاریخی منصفانه، از آیت الله کاشانی رسماً اعاده حیثیت بکند و در صورت لزوم این امر، به تصویب مقام مرجعیت نیز برسد.
 در تمام دنیا رسم است که پس از گذشت زمانی، از افرادی که در ضمن خدمت دچار اشتباهاتی شده و بی جهت منتهم شده اند، اعاده حیثیت میشود... در عصر ما، بدون تردید، شخصیت بزرگواری که بحق پابند از او اعاده حیثیت کامل بشود آیت الله کاشانی است و ما از شورای عدل اسلامی انتظار دازیم که در این مورد، و برای همیشه، حقیقت را رسماً و صریحاً اعلام دارد و اجازه ندهد که در دوران انقلاب اسلامی هم حق یک انسان بزرگی پایمال گردد که در این صورت چه فرقی با دوران طاغوت خواهد بود؟... و قران میفرماید:
 «ان الحسنات یذهبن السنیات، ذلک ذکری للذاکرین» هود، آیه ۱۱۲

لحظه های تاریخ ساز

برادران آذربایجانی مقیم تهران، هیچکس از هیچکس جدا نیست. همه با هم هستند آنچه که تصورش روزی برای هر کس مشکل بود... که نظامیان هم جزو رای دهندگان باشند. که آنها هم در سروشت تاریخ سیاسی و طشان شریک باشند... آنها که میخواهند، از این وطن حراست کنند، سینه هاشان را اماح گلوله دشمن سازند و برای خاک وطن بجنگند... آنها که هرگز خودشان نبودند ولی حالا خودشان هستند.
 - صدای جمعیت: «ارتش برادر ما است»، در گوشم طنین انداخته... در روزگاری که استعمار میخواست، شکاف میان مردم و ارتش هر چه بیشتر شود، ولی نشد آنچه آنها میخواستند، اما شد، آنچه هدای ایران میخواست و بهمت مردم ایران...
 طول و عرض حتی یکی، دو خیابان تهران را در چنین روز پرشور و حالی در بوردین حتی مشکل است، اما من تا آنهارفتم و تا اعدا در میان مردم ماندم، که پایم از رفتن ماند، از حرفها و دیده ها و تشبیه های این روز، و بارها و یادداشتهایی برداشته ام و خاطراتی به ده سپرده ام که باز نوشتن آنها را به وقتی دیگر میگذارم... حیرت پیش.

راه حل و انتقاد اصولی طرح مساله کنیم. فعلاً با کشف این شبکه و خبری که در روزنامه ها خواندیم و خبرهایی که به ما رسیده است پیشنهاد ما به وزیر کشور ایست که هرچه رودتر وهرچه دقیقتر یکبار دیگر به اوراق و اشتعالان اتاع خارجی که در ایران اقامت دارد زیر نظر یک کمیسیون بی غرض و مطلع و دقیق رسیدگی کند تا از طرفی روشن شود کسانی که به عنوان باررگان وناظر و حها بگرد در ایران اقامت دارند لوجه فاششد و از طرف دیگر طوری دقیق عمل شود که خشک و تریابهم سورید و مایه ایجاد مگرانی و تبلیغات جهانی علیه انقلاب شود.

مسائل کنونی ایران از حقیقت تا واقعیت

بقیه از صفحه ۱

و نگذاریم با اسم خواستهای انقلابی جریانهای مشکوک خود را در زیر پوشش افکار انقلابی پنهان نمایند و نارضایتی ها و محرومیت ها و بی صبری های قابل درک کنونی مردم محروم ما را در کشور و مخصوصا در نقاط حساس جغرافیائی آن را وسیله ایجاد آشوب و جنگهای داخلی قرار دهند.

ما با صدور احکام حزبی و دستورهایی یکطرفه و مخالف با روح زمان بشدت مخالفیم ما با تعیین تکلیف های قاطع بصورت فرامین و احکام بدون مشورت با مردم و توجه به خواستهای آنها و مصالح انقلاب که موجب بدگمانی و نارضایتی و سوءظن و ناامیدی در گروههایی از مردم وسیله ای برای آتش زدن بدامن این نارضایتی ها می شود بشدت مخالفیم.

ما با حد زدن و دخالت های بیجانی که هیچ مرقعیت و حقانیت قانونی برای مردم ندارد بشدت مخالفیم اما به این واقعیت هم توجه داریم که این گونه زیاده رویها و خودسریها را نباید وسیله تضعیف دولت قرار دهیم، دولت و رهبری انقلاب نیز باید در صدور احکام و اتخاذ تصمیمات و

مخصوصا در زمینه انتصابات افراد به مشاغل مهم اداری و سیاسی و اجتماعی بشدت، فضای انقلابی و انتظارات مردم را رعایت کند. از نفوذ افراد بد سابقه و بی ایمان به اصول واقعی انقلاب به ارکان سیاسی و اداری و اجتماعی جامعه بشدت پرهیز نماید اگر اقدامات اساسی دولت در جهت سرکوب نهادهای اصلی استعمار و استبداد و عوامل جنایتکار آن نباشد اگر اقدامات اساسی دولت در جهت ایجاد ضوابط انقلابی اقتصادی و اجتماعی و بیرون آوردن سازمانهای اداری از گرداب بورکراسی و اسرافکاری و بی مسئولیتی نباشد.

اگر اقدامات اساسی دولت در جهت پاکسازی محیط سیاسی کشور از عوامل ارتجاع و طرفداران بازگشت به دوران قرون وسطائی نباشد انقلاب ما با وجود توطئه های گوناگون امپریالیزم و عوامل مستقیم و غیرمستقیم آن یعنی عناصری که از راست و از مافوق چپ در کمین حمله و هجوم تشسته اند به بار نخواهد نشست.

باید متوجه این واقعیت باشد که برادران و خواهران کرد ما بخاطر مذهب و لهجه و نژاد خود مورد ظلم و ستم قرار نمی گرفتند بلکه محرومیت و فقر آنها از سونی مولود نظامی بود که نوکر و وابسته چشم و گوش بسته امپریالیزم بود و از سوی دیگر نظام فاسد سرمایه داری حاکم بر جامعه و کشور نتیجه اعمالش چیزی جز صدور بدبختی و فقر و بیکاری و بیسوادی برای همه کشور و همه مردم آن در سراسر ایران بود. هدف اساسی انقلاب ایران اکنون نابود کردن این دو ستون و پایه بدبختی و اسارت و فقر مردم ایران است یعنی نابودی قطعی نفوذ اقتصادی و سیاسی و نظامی استعمارگران و نابودی نظام فاسد سرمایه داری حکم بر کشور و همه ضوابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آن.

و در این زمینه ما یعنی همه مردم ایران صرفنظر از تفاوت های مذهبی و نژادی و لهجه ای و همه مردم رنج دیده و زحمتکش ایران اعم از کارگر و دهقان و روشنفکر و پیشه ور و وظیفه ای جز اتحاد برای شرکت مستقیم در رهبری انقلاب و تعیین خطوط اساسی و حیاتی دگرگونی انقلابی جامعه از راه نمایندگی های واقعی توده ها در ارگانهای اجرایی و تضعیفی و قضائی و ایجاد یک جریان مداوم شور و مشورت و دخالت و نظارت نداریم طبیعی است که این اتحاد است که از نفوذ عوامل ارتجاع و طرفداران مسالمت و اعتدال با نهادها و عوامل ضد انقلاب جلوگیری می کند و از چیره شدن روحیه اطاعت کورکورانه و تعبد و خرافه پرستی در نهاد سیاسی انقلاب و رهبری آن ممانعت بعمل می آورد.

ما باید بشدت از غلبه هرج و مرج و نفاق بر زندگی جامعه و خروج از واقعیت های موجود و غفلت از ظرفیت تحمل سازمان سیاسی انقلاب در برخورد با مسائل و مشکلات گوناگون کشور اجتناب کنیم.

مشکلات سیاسی کنونی و فشارهای اقتصادی مداوم از راه اجرای برنامه های انقلابی فائق نیامده است طرح این گونه شعارها که فاقد هرگونه واقع گرایی سیاسی است نتیجه ای جز تضعیف روز افزون دولت و فرو بردن آن در گرداب هرج و مرج و پریشانی ندارد.

این فشارها که بنام هدفهای انسانی و انقلابی صورت می گیرد بدون تردید مایه های گرانبھائی است برای استفاده امپریالیزم و عمال داخلی آن.

اما این مسئله نمیتواند و نباید بهیچوجه بهانه ای برای رکود روند انقلابی مردم ایران باشد و هرگز نباید اعمال دولت انقلابی به بهانه تضعیف از انتقاد سازنده برکنار بماند و یا اشتباهات و خطاهای آن در روبه رو شدن با مسائل اجتماعی و اقتصادی جامعه و نیازهای انقلابی آن نادیده گرفته شود و یا مسائل اساسی مردم جامعه ما در استانها و شهرها و روستاها و حقوق مشروع آنها در تعیین خطوط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی زندگی خود فراموش شود و یا از طرح این مسائل در سطوح ملی و مملکتی و تقاضای تعیین چارچوب سازمانی و اداری این حقوق قانونی جلوگیری بعمل آید.

در این مسئله تردیدی نیست که امور اجتماعی و اقتصادی مردم در همه نقاط کشور باید براساس مشورت و نظارت و دخالت نمایندگان واقعی و منتخب مردم اداره شود، وقتی حکومت و نظام انقلابی ایران براساس توزیع عادلانه ثروتها و تقسیم عدالت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در سطح کشور بدون تبعیض باشد و این کار براساس شوراهای منتخب مردم با شرکت و نظارت و دخالت آنها باشد در اینصورت دیگر جانی برای طرح خواست های حق مردم براساس جدائی نژادی و مذهبی و لهجه ای باقی نمی ماند.

آقای دبیر کل حزب دموکرات کردستان

است نیز الزاما موجد خواست خود مختاری برای کردستان نیست، اگر بخواهیم شعار آقای دبیر کل حزب دموکرات کردستان را تعمیم دهیم باید بگوئیم که چرا این خود مختاری برای همه استانهای ایران نباشد و چرا مردم فارس و خراسان و آذربایجان و گزگان و مازندران و گیلان و لرستان و خوزستان هم نگویند که دموکراسی برای ایران و خود مختاری فارس، و گیلان و مازندران و خراسان و آذربایجان و لرستان و خوزستان و غیره شعار آقای دبیر کل حزب دموکرات کردستان اگر براساس ستم و ظلم و حق کشی باشد همه مردم ایران در زیر حکومت استبداد و سلطه استعمار زیر ستم بوده اند و اگر براساس جدائی نژادی و زبانی و مذهبی باشد این شعار با توجه به واقعیت های امروز کشور ما و موقعیت جغرافیائی سیاسی و ژئوپلی تیک آن و حضور مداوم فشار ابر قدرتها و دولت های دست نشانده آنها در منطقه و رژیمهای فاشیستی ضد انقلابی نظیر اسرائیل و عربستان سعودی و جمهوریهای مسلمان نشین شوروی در مرزهای شمالی و شمال شرقی کشور مفهومی جز مقدمه برای تجزیه ایران و یا سرکوب انقلاب ایران به بهانه خطر تجزیه نخواهد داشت.

فشار بر دولت انقلاب در زیر این شعار به نظر ما هدفی جز استفاده از ضعف کنونی دولت و فقدان اهرمهای دفاعی دولت ندارد. ما در حوادث کردستان و ترکمن صحرا به وضوح حضور افراد و گروههایی را دیدیم و می بینیم که نه کرد هستند و نه ترکمن بلکه از تهران و سایر شهرهای ایران رفته اند تا با تحریک عملا و علنا مناطق حساس جغرافیائی و سیاسی کشور ما را بنام آرمانهای خلق به آتش بکشند و دولت انقلاب را از هر سو در فشار جنگهای داخلی و کشت و کشتارهای جمعی قرار دهند.

و این نیست جز توطئه استعمارگران و عمال داخلی آنها و همچنین قدرتهائی که جز از طریق گل کردن آبهای صاف قادر به گرفتن ماهی نیستند.

تا هنگامی که استعمار و ریشه های عمیق داخلی آن بطور قاطع سرکوب نشده است و تا هنگامی که دولت انقلاب بر

بقیه از صفحه ۸

امام خمینی و برتری روحانی

تبلغ می کند بلکه خورش اینجاست که برای درمان دردهای اجتماعی نسخه ای جز تشویق و تحریک اخلاقی نداشتند مذهب هر چه بیشتر به تأثیر این درمان پافشاری کند، در حفظ وضع موجود کوشیده است. مذاهب در مسند قدرت به این وسوسه تسلیم می شوند که بجای اصلاح اجتماعی، نظام اصلاح اخلاقی را برقرار کنند.

امام خمینی نسخه های ضروری و حتی مغفله امیر را در دست ندارد که بتواند او را به یک روسپیر یا یک لنین تشبیه کرد.

امام خمینی می تواند مصلحتی بزرگ چون صلواترول یا «کالون» و یا «کامول» باشد به این شرط که از حکمت عملی سیاست الهام بگیرد.

برای مردم ایران تحت رهبری خمینی آزادی و تحولات بنیادی را در نظام اجتماعی ارتز و کنیم.

توده مردم خروشر بیشتری دارند و از سوی دیگر با «مال الله قدرت مالی کافی دارند تا با دولت مقابله کنند. قدرت امام خمینی رهبر آشتی ناپذیر و مقدسی که در رأس سلسله مراتب مذهبی قرار دارد ناشی از همین عوامل است که عموم مردم عاصی رهبریش را می پذیرند.

در این انقلاب مذهبی نه غیر واقع بینی و دوری از حقیقت وجود دارد و نه اقتضاح این انقلاب می تواند بیشتر و اسانتر از سایر انقلابها پیروز شود. اما در عین پیروزی باید روحیه انتقادی خود را در برابر تبلیغات روشنفکران داخلی و ساده لوحی روشنفکران خارجی حفظ کند یک گرایش انقلابی به خوبی میتواند زیر لوای اسلام تحلی کند اما برای کسانی که آن را به راههای محافظه کارانه و ارتجاعی رهمن می شوند چه چاره ای می شود کرد؟

مذاهب از این نظر خطرناک نیستند که اعتقاد به خدا را

پیوسته نه تنها الهام بخش تهذیب اخلاق مجموعه جامعه و انسانهای بی تفاوت بوده، بلکه قادر است نهادهای عادلانه اجتماعی را برقرار سازد مسلمانان برای این اصول اعتبار زیادی قائلند.

دکترین اسلام کمک کننده تحول اجتماعی است. شیعه به مناسبت در اقلیت بودن همیشگی مظلوم و معترض است. اسطوره های شیعی مردم را علیه فشار و احتیاق دولتی به مقاومت برمی انگیزد.

توده مردم و برگزیدگان ایرانی علیه خودکامگی شاه، اختناق ساواک و تمدن بزرگ از بالا که با فساد آمیخته بود و فقر و بی عدالتی قیام کردند. در این میان یک رهبر غیر مذهبی داوای مقبولیت عامه وجود نداشت. بعلاوه قهرمانان غیر مذهبی در مقابل جانبیه توأم با تقدس رهبران مذهبی رنگ می باختند، روحانیون شیعه به خلاف علمای سنی با

یکشنبه دوازدهم فروردین ماه ۱۳۵۸

نویسنده: ماکسیم رودنسن مجله نوول ايسروتور

مترجم: مسعود

کشیده شد و بر آنان پیروز گشت. سه قرن بعد قوم بربر که ابتدا در برابر اسلام عربی شدیداً مقاومت کرده بودند، به صورت مسلمانان معترض علیه سلطهٔ اعراب در آمدند.

پس از پیروزی اعراب بر ایران، ایرانیان (پس از قبول اسلام و طرد سیستم طبقاتی ساسانی) راههای مختلفی را برای مقابله با سلطه سیاسی اعراب آزمایش کردند. ابتدا با زنده کردن گوشه‌های فراموش شده‌ای از آئین زردشتی سپس با توجه به اصول آئینهای چون مانویت و رسوم اشتراکی مزدکی مقاومت شروع شد و آنگاه مذهب شیعه پناهگاه ایرانیان برای حفظ ملیت ایرانی و آئین اسلام شد. در شوروی ایدئولوژی فاتح در سطح جامعه تغییرات وسیعی به وجود آورد، جامعه تغییر کرد و ایدئولوژی دولت در تمام بخشها نفوذ کرد. اما نارضايتها در کنار سایر انحرافهای ایدئولوژیک همه در آن ارتدکسی شکست خورده روسی جمع شدند که به واسطه افشای ضعفهایش در حال احتضار به نظر می‌رسید.

در هر حال گرایشات ایدئولوژیک خود جوش و بی‌سازمانی که در حال خسوف موقت بسر می‌برند پیوسته پناهگاه‌هایی آماده‌اند. ناسیونالیسم‌ها و مساوات طلبی‌ها پس از یک دوره طولانی اطاعت از سلسله مراتب اجباری همیشه از این نوع گرایشات و آماده شکوفائی هستند. فضای تنفسی مذهب نیز گرایشی عام به نظر می‌آید. این گرایش اگر چه رستگاری فردی را تبلیغ می‌کند ولی غالباً در شکل دادن جنبشهای سازمان یافته و خشن و اعتراضات ملی مورد توجه مردم واقع می‌شوند.

ایدئولوژی به حرکت در آورنده می‌تواند بومی باشد یا متکی به «پیام اورانی» خارجی. نقش روشنفکران را نیز با دلمشغولیها و منافع خاصی که دارند نمی‌شود نادیده گرفت. همیشه یک قشر روشنفکر و عموماً نه عمیقترین و حتی بی‌غرض ترینشان در پی به دست آوردن نقش راهنما، مدافع و یا سرکوب کننده توده مردمند.

پس از سرکوب شدن قدرت جنبشهای ایدئولوژیک در زیر پوشش وحدت ساختگی با رویایات و ایدئولوژیهای متضاد پیش می‌آیند و یا توسعه می‌یابند. رهبران هیچگاه موفق نمی‌شوند که تعبیر خود را از ایدئولوژی مشترک به تمام هواداران خود تفهیم یا تحمیل کنند.

گرایشات مختلف غالباً متبلور می‌شوند و سازمان می‌یابند. این گرایشات ممکن است زیر عنوان ارزشهای تازه طرفداران خود را علیه نظامی که خود هوادار به وجود آوردنش بوده‌اند، برانگیزد و به شورش بکشاند. این مورد غالباً در جریانات مسیحی و اسلامی و سایر ادیان دیده شده است.

اسلام شیعه یا سنی در همه جا پس از شکست قاطع جریانات ایدئولوژیک دیگر مطرح شده و با حداکثر شایستگی زمینه‌ای برای دگرگونی کسانی شده است که در پی تنفسگاهی بوده‌اند و آنان را به زیر پرچم خود کشیده است. در ستون مذهبی تعلیمات بی‌شماری را می‌توان یافت که توجیه کننده اعتراضات اجتماعی باشند. سرخودگی از وابستگی‌های ملی وابسته به هویت اعتقادی اجدادی می‌شود که دشمن تاریخی سردمداران سیاست است.

وحدت پر جوش و خروش مردم اندک اندک آغاز می‌شود مآشین هنوز نتوانسته است خداوند را بکشد. خدا زنده است. در اسلام با آنکه احکام سیاسی و اجتماعی روشن و وسیعی یافت نمی‌شود، بر خلاف مسیحیت

تعبیر و تفسیر کنند، حتی به صورت متضاد با جهت بدیهی آن.

به زندگی بنگرید، تا امروز شورش دائمی بوده است و آغاز کار، همچنین قصد برپا کردن یک نظام ابدی و طرفدار ناپرابری.

از طرفی اعتراض علیه وضعی نامساعد و از طرف دیگر قدرت سرکوب کنندهٔ آن اعتراض، هر دو برای مشروع جلوه دادن خود احتیاج به یک پناهگاه ایدئولوژیک دارند. برای این کار، مذاهب، فلسفه‌ها، فرقه‌ها، مکتبها، احزاب و حتی گرایشات ناآگاهانه مورد استفاده واقع می‌شوند، منتها در هر موقعیت و لحظه‌ای یکی از آنها بیش از دیگران می‌تواند به جریانی مشروعیت ببخشد.

چند مورد و مثال بیاوریم: علیه یک ایدئولوژی که تکیه گاه قدرت حاکم است، می‌توان ایدئولوژی دیگری را تجهیز کرد که اگرچه از اولی شکست خورده باشد ولی هنوز قدرت رقابت با آن را داشته باشد.

پیروزیهای ایدئولوژیک نه تنها هیچوقت کامل نیست، بلکه غیر قابل تغییر نیز باقی نمی‌ماند. تحکیم ایدئولوژی پیروزمند به چند عامل بستگی دارد، چون: نهادهائی که قدرت جدید یا قدرت احیا شده به وجود می‌آورد، عمق نفوذ ایدئولوژی در قشرهای مختلف اجتماعی و ملی، و بالاخره تغییرات ساختی که با توجه به مقتضیات و زمینه‌ها انجام یافته‌اند.

غالباً شک و تردید اندکی پس از پیروزی پیش می‌آید. مسیحیت حتی چهل سال پس از پیروزی بر امپراطوری روم هنوز جای پای خود را محکم نکرده بود. ارتجاع روستائی ژولین امپراطور روم که در قلمرو برگزیدگان بود، نه مقاومت شدیدی نشان داد و نه جوش و خروشی. مسیحی کردن سطحی توده بی تفاوت دهقانان بود که قرن‌ها وقت لازم داشت. اما اختلاف دهقانان با قشر برگزیده امپراطوری تحت لوای مسیحیت به خشونت

آقای ژاک ژولیار ضمن تحلیل رویدادهای اخیر ایران، برداشت احزاب چپ اروپائی را از این حوادث (در شماره گذشته نوول ايسروتور) بررسی کرده است. ایشان اساس داوری اسلاف روشنفکر و محترم! ما را دربارهٔ مذهب دوباره چنین مطرح می‌کند:

«مذهب به طور آرگانیکی با اختناق و تاریکی اندیشی رابطه مستقیم دارد، از مذهب چیز درستی عاید نمی‌شود و رهائی از آن به قول پوتیه شاعر (خلاصی از بند، یا دست کم قدم اول به سوی آزادی کامل است. عجب اینجاست که رهائی از چنین استنباطی سطحی تحت تأثیر عقب افتاده‌ترین مردان مذهبی یعنی روحانیون ایرانی انجام پذیرد، یا پاپهای ارتدکس که خود زیر تأثیر پیامهای نبوغ آسای سولژنیسین باشند»

ایا همانطور که مارکس استنباط هگل را وارونه می‌کند، استنباط ولتر را نیز می‌توان چنین وارونه نمود که: «مذهب رها کننده و فلسفه سرکوب کننده است؟»

آقای ژولیار اینطور نمی‌اندیشد و حق هم دارد، زیرا مسائل پیچیده‌تر از این حرفهاست. من با توجه به آشنائی هائیکه به تاریخ ایدئولوژی شرق و غرب دارم قصدم اینست که اینجا نظر خود را در این باره روشن کنم.

در جنبشهایی که به وسیله یک ایدئولوژی توجیه می‌شوند، محتوای آن ایدئولوژی الزاماً نقش عمده‌ای بازی نمی‌کند. مسیحیت در آغاز اطاعت از قیصر را تبلیغ می‌کرد و مارکسیسم طغیان علیه اختناق را. اما نه مسیحیت توانست مانع شورهای رادیکالی چون شورش آناباتیست‌ها شود که اعمال خود را با استناد به احکام مسیح توجیه می‌کردند و نه مارکسیسم توانست مردم را در مقابل اختناق جدید وادار به اطاعت کند (آناباتیستها فرقه‌ای از مسیحیان پروتستان که در قرن شانزدهم نوعی مذهب اشتراکی را زیر عنوان مسیحیت تبلیغ می‌کردند - مترجم) استعداد تنورسین‌های مذهبی و غیر مذهبی چنانست که قادرند یک اصل ظاهراروشن را با جلوه‌های گوناگونی



خواستنده انقلاب رنگ ارتجاع بزنند که تشد با حجاب وی حجاب مردانزادانه آری گفتند